شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

اشنبه

سال پانزدهم
۰۲ اردیبهشت ۱۴۰۳
۱۲ شوال ۱۴۴۵
شماره ۴۱۹۸

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
● نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۱٪
۲۷° ↑۱۶° ↓
صبح ۲۰
ظهر ۲۶
عصر ۲۵
شب ۲۱

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۰:۰۹ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۴:۳۶
غروب آفتاب ۱۸:۱۰:۴۴ ● اذان صبح فردا ۰۳:۱۶:۵۴
اذان مغرب ۱۸:۲۹:۴۷ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۴۸:۱۹

کارتون شهر

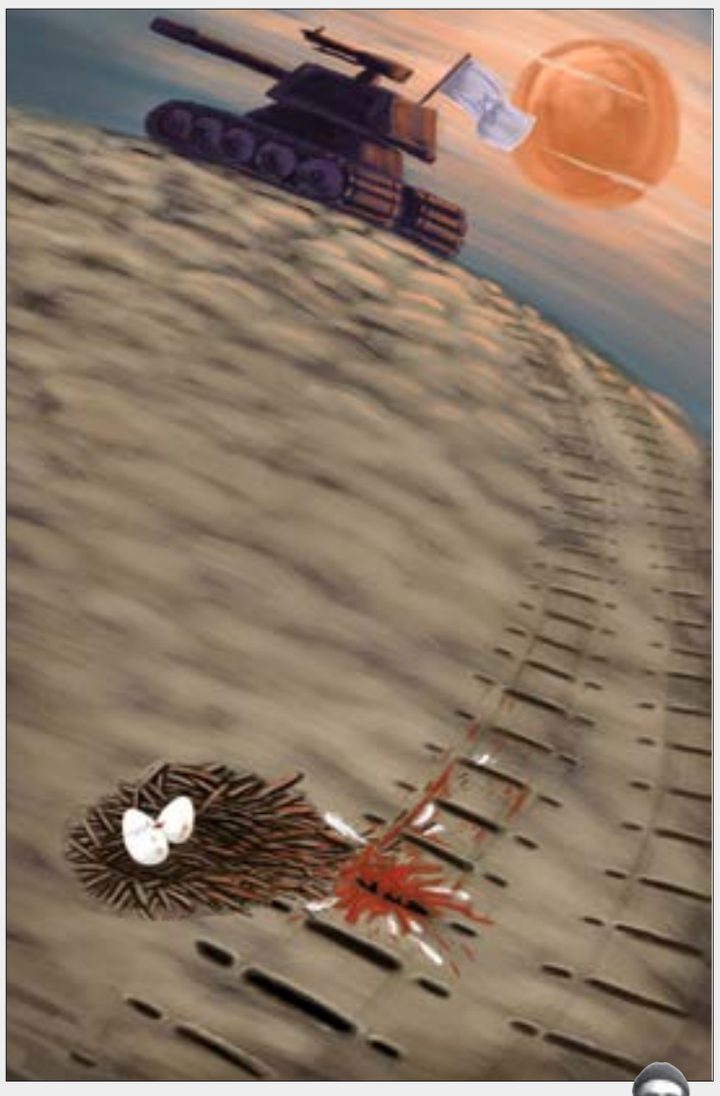

بدون شرح...

رضا جنگی

اول شخص

سال های بی قرار فرمانده

درباره جواد منصوری، نخستین فرمانده سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران به بهانه سالروز تأسیس این نهاد

نویسنده: آزاده چشمه‌سنگی

سال ۱۳۴۴، بیست ساله بود که برای اولین بار دستگیر شد و به زندان های مخوف ساواک افتاد. شش سال حبس برایش بریده بودند و او هنوز ابتدای مسیر طولانی و پر فراز و نشیب مبارزه بود. آن روزها جواد منصوری یکی از اعضای حزب ملل اسلامی موسوم به گروه ۵۵ بود.

تشکیلاتی برای سرنگونی رژیم پهلوی با رویکردی انقلابی در جهت ایجاد حکومت اسلامی که در همان سال با دستگیری اعضای آن، منحل شد. جواد منصوری که در بهترین سال های جوانی به زندان افتاده بود، سال ۱۳۴۶ پشت میله های زندان دیپلم خود را گرفت و نهایتا دوسال پیش از اتمام حکم، پس از چهار سال از زندان آزاد شد و فعالیت هایش را این بار در سال ۱۳۵۰ با عضویت درگروه حزب ا... ادامه داد. او حالا یکی از اعضای شورای مرکزی سازمان حزب ا... بود که تمام تمرکز خود را بر سرنگونی رژیم پهلوی گذاشته بودند.

در این بین، اعضای کوچک و بزرگ گروهک منافقین با اعلام برنامه ها و اهداف خود، از حزب ا... دعوت می‌کردند تا با اشتراک امکانات و نیروهای خود، در قالب یک نیروی واحد علیه حکومت پهلوی قیام کنند، اما جواد منصوری از جمله اعضای حزب بودکه پس از بررسی ایدئولوژی و رویکردهای سازمان منافقین خیلی زود پیش از دیگر اعضای حزب دریافت که افکار این گروهک با افکار اسلام در تعارض است.

گرایش های التقاطی و سوسیالیستی این سازمان، نسبتی با اهداف اسلامی و انقلابی حزب ا... نداشت. بنابراین از همان زمان، موضع‌گیری های سازمان منافقین علیه جواد منصوری آغاز شد. سال ۱۳۵۱ هم که بار دیگر دستگیر شد و به زندان افتاد، بحث های زیادی با اعضای سازمان داشت که‌گاه در یک بند، دوران اسارت را سپری می‌کردند. جواد منصوری بارها در مباحثات خود با منافقین هشدار داده بود جامعه ایران تفکرات غرب‌گرایانه آن ها را تحمل نخواهد کرد و قرارگرفتن مقابل مردم، مساوی با نابودی آن هاست. با این حال تلاش های سازمان در منزوی‌کردن او بی فایده بود. گذشت تا در سال ۱۳۵۷ همگی از زندان آزاد شدند. حالا ۱۰ سال از بهترین سال های زندگی جواد منصوری پشت میله های زندان رژیم پهلوی از دست رفته بود، اما تلاش و انگیزه او در مسیر انقلاب، پایانی نداشت. انقلاب اسلامی که پیروز شد، او نیز به کمیته استقبال از امام(ره) پیوست.

اعضای سازمان هم در جهت‌گسترش تشکیلات خود در تلاش بودند. بهار ۱۳۵۸ بود که کمیته انقلاب اسلامی با پیشنهاد رئیس دولت موقت به فکر ایجاد نهادی غیر از ارتش برای حراست و دفاع از انقلاب اسلامی و دستاوردهایش افتادند. بنابراین به دستور بنیان‌گذار انقلاب اسلامی، در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸، سپاه انقلاب اسلامی تأسیس و جواد منصوری با حکم حضرت امام(ره) به فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منصوب شد. اما او همچنان در فهرست افرادی بود که گروهک منافقین برای حذف یا ترور او برنامه ریزی می‌کرد تا اینکه در فروردین سال ۱۳۶۱ جایی حوالی خیابان مدرس، در حالی‌که خیابان از سوی تعدادی از اعضای سازمان در لباس بسیجی بسته شده بود، اتومبیل حامل جواد منصوری از سه طرف به‌گلوله بسته شد.

راننده با اصابت‌گلوله‌ای در قلب، به شهادت رسید، محافظ مجروح شد و جواد منصوری با سیزده‌گلوله در بدن به بیمارستان انتقال یافت. اما با تلاش پزشکان بار دیگر به زندگی برگشت تا باز هم عاشقانه در مسیر خدمت به انقلاب و آرمان هایش قدم بگذارد.

جواد منصوری در ادامه راه، از فروردین ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ معاون آسیا و اقیانوسیه وزیر امور خارجه بود و سپس در سال ۱۳۶۸ به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران به پاکستان رفت و تا سال ۱۳۷۲ در این سمت باقی ماند.

پس از آن تا سال ۱۳۷۴ معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی را بر عهده‌گرفت سپس از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۸ به عنوان سفیر ایران به چین رفت و چندی بعد در مرکز اسناد انقلاب اسلامی مشغول به‌کار شد.

از جمله فعالیت های مستمر جواد منصوری در طول شش دهه حیات خود، ثبت وقایع، خاطره نگاری و تألیف کتاب هایی است که هریک حاصل سال ها خدمت و تلاش و مبارزه در مسیر انقلاب اسلامی و شکوفایی آن بوده است که تا به امروز در قالب شانزده عنوان کتاب منتشر شده است. آن چنان‌که در مقدمه کتاب «سال های بی قرار» در باب چرایی ثبت وقایع و خاطرات چنین می‌گوید: بارها از من پرسیده اند، «چرا این همه خاطره‌گویی و خاطره نگاری؟» و «چه فایده از این همه گفته ها و نوشته ها؟» پاسخ به این پرسش را باید در سال ها پیش جست، زمانی‌که برای اولین بار پای در این مسیر نهادم. با اینکه در حال و هوای انقلاب اسلامی رشد و تکوین یافته بودم، سؤالات بسیاری درباره این پدیده بزرگ سیاسی، اجتماعی که زندگی ما را زیرورو کرد، در ذهن داشتم. پرسیدم و جستم. تا آنکه راهنمایی شدم به سوی پدیدآورندگان انقلاب. شنیدن خاطرات تلخ و شیرین و تحلیل های آن ها، به جواب هایی اندک از پرسش هایی بسیار رهنمونم کرد. نمی توانستم خود را فریب دهم، که اقناع شده ام، نه نشدم! اما معترفم دریچه هایی از معرفت و حقیقت به رویم گشوده شد، که اولین باب آن علم به جهل خود و بعد اشتیاق بیشتر به دانستن بود.»

خاطرات یک دیپلمات

کتاب «خاطرات یک دیپلمات» روایت های جواد منصوری از روزهای فعالیتش به عنوان یک دیپلمات سیاسی ایران در دیگر کشورهاست. خاطراتی با مواضع سیاسی که در بخش نخست، سال های ۵۷ تا ۶۰ و در بخش دوم، از سال های ۶۰ تا ۶۸ و بخش آخر، از ۶۸ تا ۷۲ حوادثی گوناگونی را به قلم محمدمحسن مصحفی بازگو می‌کند. ارتباط با افراد و گروه های سیاسی مختلف، از جمله ابعاد این خاطرات است که مخاطب را با روند فکری احزاب گوناگون آشنا می‌کند.

استوری گرام

حکایت سؤال بچه شتر و جواب کوبنده

شاعر و نویسنده: امید مهدی نژاد

در روزگاران نه چندان قدیم بلکه همین اواخر، بچه شتری به سراغ مادرش ماده شتر رفت تا پرسش هایی را که مدت ها بود موجب دغدغه خاطر او شده بود و هرچه فکر می کرد نمی توانست برای آن ها جوابی پیدا کند، از او بپرسد. ماده شتر گفت: هرچه می خواهی بپرس پسرم. بچه شتر گفت: ای مادر، پرسش هایی دارم که هرچه فکر کردم نتوانستم برای آن ها جوابی پیدا کنم.

برای همین تصمیم گرفتم از شما بپرسم. ماده شتر گفت: وا، خب من هم که گفتم بپرس پسرم. بچه شتر پرسید: آها، باشه. سؤال اول اینکه این دوزائده گنده که بر پشت ماست و باید در تمام عمر آن را بر پشت خود حمل کنیم چیست و چرا؟

ماده شتر گفت: پسرم، این ها کوهان هستند. ما حیوانات صحرا هستیم و در کوهانمان آب و چربی ذخیره می کنیم تا در برهوت صحرا که چیزی برای خوردن پیدا نمی شود و هیچ موجود زنده ای نمی تواند دوام بیاورم، از این ذخیره استفاده کنیم و زنده بمانیم.

بچه شتر پرسید: چرا پاهای ما این قدر دراز است و کف پاهای ما این طور گرد است؟ ماده شتر گفت: پسرم، ما حیوانات صحرا هستیم و برای راه رفتن در صحرا و بر روی شن ها به پاهای این شکلی نیاز داریم، وگرنه در شن ها فرو می رویم و دیگر در نمی آییم.

بچه شتر پرسید: چرا مژه های ما این طور بلند و ضخیم است و جلو دیدن ما را می گیرد؟ ماده شتر گفت: پسرم، همان طور که گفتم ما حیوانات صحرا هستیم. مژه هایمان نیز درست است که گاهی جلو دیدمان را می گیرد، اما این پوشش بلند و ضخیم یک سپر حفاظتی است که چشم ما را در مقابل بادهای بیابانی و توفان های شن ایمن نگه می دارد.

بچه شتر پرسید: چرا لب هایمان این طور شتری است؟ ماده شتر گفت: این یکی برای خودم هم سؤال است. بچه شتر گفت: مادرجان، جواب تا اینجای سؤال های خود را به جز مورد آخر، گرفتم. زائده هایمان کوهان هستند و برای ذخیره کردن آب و چربی به کار می روند، پاهایمان مناسب ترین پا برای راه رفتن در بیابان است، مژه هایمان برای محافظت از چشم هایمان در برابر باد و شن های بیابان کاربرد دارد، لب هایمان هم هیچی. حال فقط یک سؤال دیگر برایم مانده است.

ماده شتر گفت: بپرس پسرم. بچه شتر پرسید: پس ما در باغ وحش چه می کنیم. در این هنگام ماده شتر که جوابی برای این سؤال، که این یکی سؤال خودش هم بود، نداشت، با پای دراز و کف پای گرد خود ضربه ای به لب شتری بچه شتر زد تا یاد بگیرد همواره از بزرگ ترها سؤال هایی بپرسد که بزرگ ترها بتوانند به آن ها جواب منطقی بدهند، نه اینکه این طور.

شوخی بی شوخی

غول شیشه ای

طنزپرداز: مهدی محمدی

غول چراغ جادو گفت: چند بار بهت بگم؟ من اصلا وجود خارجی ندارم که بخوام آرزوهاتو برآورده کنم.

● **گفتم**: الکی نگو. اگه واقعا وجود خارجی نداری چطوری دارم باهات حرف می زنم.

● **غول با کلافگی گفت**: این ها همش به خاطر مصرف شیشه است. همین شیشه است که باعث ایجاد این همه توهم بینایی و شنوایی توی وجودت شده.

● **گفتم**: باشه. حالا آرزومو میگم، شما برآورده اش کن.

● **غول گفت**: بدجور داری زجرم می دی.

● **گفتم**: خوب اگه به قول خودت وجود نداری، چطور زجر می‌کشی. مگه میشه وجود نداشته باشی ولی زجر بکشی.

● **غول گفت**: آدم معتاد تمام کسانی رو که اطرافش هستند و نیستند زجر میده. من جزاون هایی هستم که نیستم.

● **گفتم**: اصلا این حرفت منطقی نبود.

● **غول پوزخندی زد و گفت**: فقط مونده بود تو مصرف کننده باسابقه شیشه درباره منطق حرف بزنی.

● **گفتم**: ببین. آرزوی من خیلی راحت برآورده میشه. من که آرزوی پنجاه تن طلا ندارم فقط پنجاه گرم شیشه اصل و خالص می خوام.

● **غول گفت**: من فکر نکنم شیشه به این مرغوبی که تو مصرف کردی بتونم گیر بیارم.

● **گفتم**: حالا تلاشت رو بکن. می بینی که آرزوی خیلی کوچیکیه.

● **غول گفت**: کجای آرزوت کوچیکه؟ بعد گوشی اش را درآورد و گفت اینجا رو نگاه کن. نوشته مجازات تولید، حمل و فروش بیش از ۳۰ گرم شیشه مصادره اموال و اعدام فرد مجرم است.

● **گفتم**: تو که اموالی نداری مصادره کنن. حتی وجود خارجی نداری، بتونن اعدامت کنن.

● **غول گفت**: درسته وجود ندارم ولی می ترسم. بعد هم از اتاق خارج شد. بلندشدم تا به غول برسم و مانع رفتنش شوم ولی در قفل بود. چند تا لگد به در زدم ولی اتفاقی نیفتاد. فقط صدایی شنیدم که می‌گفت: معتاد اتاق ۱۳ کمپ، این قدر به در لگد نزن. حالا حالاها مهمون مایی.

چکامه

نیست به جز راه عشق

عهد جوانی گذشت، در غم بود و نبود ..... نوبت پیری رسید، صد غم دیگر فزود
کارکنان سپهر، بر سر دعوی شدند ..... آنچه بدادند دیر، باز گرفتند زود
حاصل ما از جهان نیست به جز درد و غم ..... هیچ ندانم چراست این همه رشک حسود
نیست عجب گر شدیم شهره به زرق و ریا ..... پردهٔ تزویر ما، سد سکندر نبود
نام جنون را به خود داد بهائی قرار ..... نیست به جز راه عشق، زیر سپهر کبود

شیخ بهایی

عکس روز

اردیبهشت آسمانش آبی است

امروز دومین روز از دومین ماه بهار است. اردیبهشت قالی صدرنگش را پهن کرده است و از هر سو عطر شکوفه و سبزه به جان شهر می ریزد با نسیم خنک و گهگاهی نم باران. اردیبهشت آسمانش آبی است.

عکس: محمدحسن صلواتی/ شهرآرا